محمد قاسم هاشمی ۲۰۰۸/۱۲/۰٤م

هستی، جهان و ابعاد

قسمت اول

هستی و زندگی

معمولاً هستی و زندگی را مرادف هم بکار می‌برند. اگر گفته شود من هستم و یا آن موجود و یا جسم هست، مفهومی را که هستی در این جملات ارائه می‌دهد عین زندگی‌ست. در حالیکه هدف گوینده در یک مورد "زندگی" و در مورد دیگر "موجودیت " است. این تداخل مفهوم تاحدی‌ست که در اکثر زبانهای رسمی ملل متحد چون انگلیسی و فرانسوی که بدون شک زبانهای تکنولوژیک و فلسفی عصر نیز به شمار می‌روند، در هردو مورد کلمهٔ **وی** در فرانسوی و **لایف** در انگلیسی کاربرد دارند. کلمهٔ **اکزیستانس** که در هردو زبان، با تلفظ متفاوت ازهم بکار برده می‌شود، به مفهوم وجود است و وجود نمی‌تواند به تنهائی مفهوم زندگی را ارائه نماید.
زمانیکه می‌گوئیم تابلو وجود دارد، این جمله مفهوم وجود مادی ـ فیزیکی تابلو را بیان می‌کند، نه مفهوم زنده بودن تابلو را. به همین دلیل، در زبان فارسی، مفهوم وجود تابلو به دوگونه بیان می‌شود. یا می‌گوئیم تابلو وجود دارد یا اینکه تابلو **است** اگر این **است** را **هست** بنویسیم اشتباه است.
در نتیجه می‌توان گفت که در این مورد خاص، زبان فارسی غنی تر است تا زبانهای فرانسوی و انگلیسی.
یادآوری این مطلب، جستجوی برتری زبانی بر زبان دیگر نیست؛ زیرا کلمات بسیاری در زبانهای انگلیسی و فرانسوی با ارائهٔ مفاهیم خاصی، بخصوص در ساحهٔ تخنیک و تکنولوژی، وجود دارند که مرادف آنها را نمی‌توان در زبان فارسی سراغ کرد. هدف از بیان این مطلب بکارگیری عام کلمهٔ **هستی** است که بدون تفکیک با **وجود فیزیکی** و **زندگی داشتن** مورد استعمال دارد.

برای توضیح مطلب مثالی را در مورد هستی خداوند در نظر می‌گیریم:
اگر گفته شود خداوند هست، این **هست** مبین حیات و وجود خداوند متعال است. اما اگر گفته شود خداوند زنده است، اشتباهٔ محض است و در هیچ زبانی خداوند زنده است گفته نمی‌شود. نتیجتاً صحت کلمهٔ **هستی** به جای زنده بودن درمورد خداوند مبین تفاوت مفاهیم هستی و زندگی‌ست که ما حتی در زبان فارسی، باوجود این تفکیک، در موارد غیر از وجود خداوند کمتر به آن توجه نموده ایم.

موجودات فیزیکی زنده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:
موجودات دارای اراده
موجودات فاقد اراده
تمام حیوانات فقاری و حشرات را می‌توان در زمرهٔ موجودات زنده ای دارای اراده برشمرد.
دلیل اینکه حیوانات دیگر غیر از انسان را در ردیف حیوانات فاقد اراده قرار می‌دهند آنست که این دسته از حیوانات، اعم از فقاری و حشرات، تابع احکام طبیعت اند و ارادهٔ آنها در چوکات آنچه طبیعت برای آنها مقرر داشته است محدود است.
برای روشن شدن موضوع باید دانست که اراده تابع توانایی ها و استعدادهاست. استعداد امر ذاتیست و انکشاف استعداد و توانایی ها امر اکتسابی.
ارادهٔ حیواناتی دارای ارادهٔ محدود، ذاتی ولی تابع احساس است؛ در حالیکه ارادهٔ انسانها تابع احساس و تفکر میباشد. این قدرت تفکر است که انسانها را به ارتکاب اعمال خلاف احکام طبیعی وامیدارد. قدرتیکه نمی‌توان آنرا نزد سایر حیوانات جستجو نمود. به همینگونه نمی‌توان ارادهٔ محدود آنها را انکار نمود.
در نظر بگیریم سگی را که برای شناخت و دستگیری مجرمین از آن کار می‌گیرند. این سگ، بنا به طبیعت ذاتی اش، با شخص و یا موادیکه شخص باخویش حمل میکند هیچگونه دلگرمی ای ندارد؛ مگر انسان او را طوری پروریده و خصوصیتی را به او بخشیده است که این سگ در برابر شخص و یا

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

موادیکه شخص با خویش انتقال میدهد از خود عکس العمل نشان داده، پروسهٔ تعقیب و گرفتاری را سهولت میبخشد. یعنی پرورشی که سگ حاصل نموده است او را وادار میسازد تا در برابر شخص یا شئ مطلوب عکس العمل نشان دهد. این وادار شدن نتیجهٔ حکم اراده ایست که طبیعت به او نبخشیده است. اراده ایکه ناشی از احساس است نه از تفکر.
اراده وتعقل نزد حیوانات ناشی از احساس و حواس آنهاست؛ در حالیکه اکثراً اراده و تعقل انسانی از داده های فکری استمداد میجوید.

عکس العمل فیل های سواحل اندونیزیا و تایلند چند ساعت قبل از وقوع زلزله و حادثهٔ سونامی که صدها هزار قربانی گرفت، حیرت دانشمندان را برانگیخت و یاهم آنچه که در این اواخر دانشمندان چینائی در مورد عکس العمل مارها چند روز قبل از وقوع زلزله میگویند. اینها همه و همه دلایل وجود اراده در تبعیت از احساس نزد حیوانات اند. مهمتر از همه اینکه ارادهٔ آنها ناشی از تفکریکه به ارادهٔ انسانی خصوصیت و هویت میبخشد، نیست.
توانائی سگها را نمیتوان در تشخیص بو خلاصه کرد؛ بلکه باید حس دیگری غیر از حواس پنجگانه را در آنها جستجو کرد.
بو در حقیقت گازیست که هر موجود بنا به خواص فیزیکی و شیمیائی از خویش تولید مینماید. چند بوی مخصوص را اگر باهم مخلوط نمائیم، هر بوی خاص هویت خود را در هویت بوی مخلوط از دست داده و در نتیجه ما بوی دیگری را که از اختلاط گازات ناشی میشود، میشنویم و یا هم بوی شدیدتر سایر بوها را تحت تاثیر قرار میدهد. در اینجا لازم است پرسیده شود که سگها چگونه بوی خاصی را که در ترکیب سایر بو ها هویت خویش را از دست داده است تشخیص میدهند؟ مثلاً شخصی عطریات یا بوی تندی را استفاده مینماید که بوی وجودش را تحت تاثیر قرار میدهد. پس سگها چگونه میتوانند بوی وجود انسانها و یا اشیای مطلوب را از لابلای بوهای فوق العاده تند تشخیص دهند؟
در پاسخ به این سؤال به یک ممکن میتوان اشاره کرد و آن صدور شعاع خاص از موجود و یا شئ خاص در تبعیت از بعد ناشناخته ایست که مشام سگها در تشخیص آن نقش فوق العاده دارد و مشام انسانها فاقد آن توانائیست.
به هر حال این احساس است که منشای ارادهٔ حیوانات غیر از انسانهاست. احساسی که طبیعت برای آنها اعطا نموده است. در حالیکه نزد انسانها، برعلاوهٔ احساس، تفکر در ایجاد اراده از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و اراده ای ناشی از تفکر مطلقاً انسانیست. یعنی، زمانیکه تنها انسانها را در ردیف حیوانات دارای اراده قرار میدهند و سایر حیوانات را در ردیف حیوانات غیر ارادی، به ارادهٔ انسانی توجه شده است. ارده ایکه ناشی از تفکر است نه احساس و الی حیوانات در مجموع اعم از فقاری و حشرات تابع اراده های مختص به خویش اند.
موضوع دیگری را که در رابطه به موجودات زنده باید به آن توجه داشت، گذشت زمان بر آنهاست.
بعد زمان در سال ۱۹۰۵ میلادی در نتیجهٔ تحقیقات دانشمند امریکائی آلمانی الاصل البرت انشتین بر سه بعد فضا افزوده شد و بدین ترتیب بعد فضا جایش را برای بعد فضا ـ زمان در تحقیقات علمی بخصوص در ساحهٔ فیزیک فضائی خالی نمود.
آنشتین تیوری نسبیت خویش را به دو بخش نسبیت عام و نسبیت خاص تقسیم نمود که در صفحات بعدی مفصلاً به آن پرداخته خواهد شد.
مطابق به تیوری نسبیت خاص، هرگاه جسمی به سرعت معادل به سرعت نور حرکت نماید، جاودانه باقی میماند. انشتین نور را مجموعه ای از فوتونهای صادره بالاثر لغزش الکترون از یک مدار به مدار دیگر دانسته، فوتونها را به شکل کرویات فوق العاده ریز و فاقد چگالی تعریف نموده، آنها را انرژی خالص خواند. سرعت نور را در خلاء ۲۹۹۷۹۲،۴۵۸ کیلومتر در ثانیه تثبیت نمود و آنرا بالاترین سرعت خوانده، ثابت و لایتغیر توصیف کرد.
انشتین سرعت نور را اساس قرار داده، طول عمر اشیا و موجودات متحرک را در مقایسه با آن محاسبه نموده ادعا داشت که عمر هر موجود باتوجه به سرعتی که در مقایسه با سرعت نور اختیار مینماید، طولانی تر و یا کوتاه تر میشود که بعد ها با تجربه بالای فضاپیمائیکه با سرعت از زمین فاصله میگرفت به این ادعا صحه گذاشته شد. در این تجربه، ساعت اتمی ایکه در فضاپیما نصب گردیده بود با ساعت اتمی ایکه

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

در مرکز پرتاب قرار داشت مورد مقایسه قرار داده شد و در نتیجه ملاحظه گردید که ساعت نصب شده در فضاپیما در تناسب با ساعت مرکز پرتاب کندتر حرکت میکند و بالاخره چنین نتیجه ای استنباط شد که **گذشت زمان بریک شئ متناسب است به سرعتی که شئ مورد نظر در فضا اختیار مینماید** و بدینگونه یک بخش از تیوری نسبیت زمان تکمیل شد.

حافظ شیرازی، قرنها قبل از انشتین تیوری نسبیت زمان را بیان نموده بود و فارسی زبانان کمتر به آن دقت نمودند.
حافظ در یکی از ابیات خویش میگوید:

من پیر سال و ماه نیم یار بیوفاست
برمن چو عمر میگذرد پیر ازآن شدم

خواجه غزلش را نیز با مطلعی آغاز میکند که حکایه از گذشت زمان دارد:

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هرگه که یادِ روی توکردم جوان شدم

زمانیکه از بزرگان و استادان در مورد توضیح بیت گذشت عمر و تفاوت آن با ماه و سال استمداد می جستم، ایشان از دوری یار میگفتند که اگر یارش با حافظ میبود او هرگز پیر نمیشد. خلاصه اینکه حافظ در وصال دلدارش خود را خوب احساس میکرده و جوان باقی میمانده است.
ولی زمانیکه تیوری نسبیت خاص را مطالعه مینمودم، ناگهان شعر حافظ در ذهنم خطور کرد و آنگاه دانستم که حافظ چه میخواسته است بگوید که تا اکنون کسی به آن توجه نکرده است.
سال و ماه و عمر همه مفاهیمی اند که زمان را بیان میکنند و گذشت عمر بر کسی و یا چیزی همان تناسب سرعت یکی بر دیگر است و نتیجهٔ آن پیری و کهولت که بعدها انشتین این تناسب را علماً و تجربتاً بیان داشت.
بیوفائی یار در بیت حافظ، تصویریست از گذشت سریع زمان که حافظ باوجود تلاش، به دلیل سرعت کمتر، توانائی آنرا در خود نمی بیند تا همگام با زمان حرکت نماید. از اینکه زمان هیچ تمایلی به کاستن از سرعت و حرکت همگام با حافظ را ندارد، حافظ آنرا بیوفا میخواند.
یار، دلدار، دلبر و معشوق و حتی ساقی هرچند در اشعار تصوفی مفاهیم متعددی را ارائه مینمایند؛ مگر با اینهمه اساس مشترکی دارند و آن آنچه که انسان به آن نیازمند است. عشق خود نیاز است و هرگاه انسان به چیزی نیازمند نباشد، نه تنها به آن عشق نمی ورزد؛ بلکه از آن دوری اختیار مینماید.
حافظ نیاز خود نسبت به همگام شدن با زمان را ابراز داشته و آنرا یار خطاب نموده است، نیازمندی حرکت همگام با زمان، بدون آنکه زمان براو بگذرد ولی شاعر این توان را درخود نمیبیند.
اگر دانشمندان و متفکرین فارسی زبان را برشمریم، تعداد آنانیکه نظریات علمی و فلسفی خویش را از طریق شعر بیان داشته اند بر آنانیکه از خود آثار علمی و فلسفی منثور به جا گذاشته اند، افزونی میکند.
این خصوصیت را نزد شاعران غربی نمیتوان سراغ نمود. اشعار شاعران غربی هیچ مشکل و مساله ایراکه مبنای تفکر علمی و فلسفی را تشکیل دهند در خود جا نداده است. این مطلب مبین حاکمیت مذهبیون متحجر در حوزهٔ زبان فارسیست. زیرا زمانیکه دانشمندی نمیتواند مسالهٔ علمی و فلسفی ایراکه برایش سؤال برانگیز است، به وضوح بیان نماید، ناگزیر در بیان تفکرش از زبان شعری با بکارگیری تصاویر و تشبیهات استمداد میجوید.
نسبی بودن زمان در نگاه سطحی میتواند مفهوم مادیت زمان را ارائه نماید و این استنتاج سطحی بر مذاق مذهبیون عصر حافظ خوش نمی افتاده است، ناگزیر آنرا تلویحاً بیان نموده است.
روز، هفته، ماه و سال از چرخش وضعی و دورانی سیارات مفهوم میشوند و عمر از گذشت زمان، در نظر بگیریم که زمین از مدارش خارج و در مسیر نامعلومی حرکت نماید، در نتیجه سال و ماهی مفهوم نخواهد شد؛ اما زمان بلاوقفه بر زمین و ساکنین آن خواهد گذشت. حافظ خواسته است حقیقت وجود و گذشت زمان و فرضی بودن مفاهیم سال و ماه و روز را بیان نماید که زیبا هم به آن پرداخته است.
با این مد نظرداشت، تعریف موجود زنده چنین تکمیل تر میشود:

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

موجودی دارای اراده ای ناشی از احساس و یا تفکر که زمان برآن می‌گذرد.
اگر دقیقتر توجه نمائیم احساس و تفکر انتخاب اجرا و یا عدم اجرای عمل را به صاحبش وامی‌گذارد.
زمانیکه حیوان درنده ای چوچه آهویی را از کنار مادرش در حالیکه هردو در حال فرارند می‌ربایند.
احساس، مادر آهو را بر سر دوراهی دفاع از چوچه و یا فرار قرار می‌دهد. مگر دیده می‌شود که آهو فرار را بر دفاع از چوچه اش ترجیح داده، طفلش را به حیوان درنده وامی‌گذارد. این حادثه بیانگر آنست که بعضاً ارادهٔ سایر حیوانات نیز از قوهٔ تفکر آنها متاثر است. ولی این تفکر در مقایسه با انسان بسیار اندک است.
از آنچه تذکر داده شد به این نتیجه می‌رسیم که احساس به تنهائی قادر به ایجاد اراده نزد صاحب خویش نیست.
احساس یعنی اثرپذیری. اگر گفتاری و یا عملی احساس کسی را برانگیخته است بدان مفهوم است که آن کس از گفته و یا عملی متاثر شده است. هرکه و هرچه قادر به عکس العمل مستقل از قوانین طبیعت در برابر آنچه احساسش را برانگیخته است باشد، موجودیست دارای اراده.
بدینگونه تمام حیوانات اعم از فقاری و حشرات شامل گروپ حیواناتی میشوند که دارای اراده اند و به همین دلیل تمام آنها موجودات زنده اند.
ولی موجودات زنده ای هستند که از فعل و انفعالات متاثر میشوند مگر توانائی تبارز عکس العمل مستقل از قوانین طبیعی را ندارند. اتم ها را میتوان در این دسته قرار داد. اتم ها در اثر برخورد با یکدیگر متاثر میشوند؛ مگر عکس العمل مستقل از خویش تبارز نمیدهند.
اگر قرار باشد صرفاً برخورداری از اراده را دلیل زنده بودن یک موجود فرض نمائیم، اتم ها را نمیتوانیم موجودات زنده تلقی نمائیم و این اشتباهیست بزرگ.
پس باید مشخصهٔ دیگری را نیز برای تعریف موجود زنده جستجو نمائیم.
دانشمندان امروزی بخصوص متخصصین علوم فضائی اکثراً این سؤال را مطرح مینمایند که آیا حیاتی در خارج از نظام شمسی ایکه ما جزئی از آنیم وجود دارد و یا خیر؟ نمیدانم آنها میخواهند بدینگونه اذهان عامه را متوجهٔ خویش نموده به فعالیت های خویش اهمیت داده بودجه های فوق العاده را از آن خود سازند؟ و یا اینکه تا حال نتوانسته اند تعریف دقیقی از زندگی داشته و بر محور آن موجود زنده را تشخیص دهند؟
در مورد اینکه چه موجودی را میتوان زنده تعریف نمود، باید شناخت ما از زندگی و هستی کامل و تفکیک میان آندو دقیق باشد.
هستی در سرتاپای کائنات در جریان است و هیچ چیزی قادر به آن نیست تا هستی مطلق را احتوا نماید.
هستی بر زمان میگذرد و زمان قادر به گذشت بر آن نیست.
شاید سوالی در ذهن خطور نماید مبنی بر اینکه ما هستیم، پس چرا زمان بر ما میگذرد؟ این همان تفاوتیست که منصور حلاج و شمس تبریزی را از هم جدا میسازد؛ آنجا که شمس میگوید:
"منصور حلاج به حقیقت حق نرسیده بودی، اگر به حقیقت حق رسیده بودی، ان الحق نگفتی"
هستی دو گونه است:
هستی معلق یا عرضی
هستی مطلق یا جوهری
به این معنا که جوهر هستی از عرایض آن متفاوت است. طوریکه هستی جوهری دربرگیرندهٔ عرایض خود است و عرایضش هرگز توانائی دربرگیری هستی جوهری را ندارد.
پس هستی را باید در دو مبحث جدا ازهم (جوهر هستی و عرایض هستی) مطالعه کرد.
زندگی شامل مبحث عرایض هستی میشود نه جوهر آن.
برای تشخیص موجود حیه و اطلاق صفت زنده بر آن ناگزیریم عرایض هستی را در دو کتگوری متفاوت ازهم مطالعه نمائیم. زیرا، اگر قرار باشد فقط حرکت را اساس زندگی قرار دهیم و هر موجود محرک را زنده تعریف نمائیم، سنگ، چوب، کوه و ... را باید موجودات زنده خطاب نمائیم. زیرا، مطابق به نظریهٔ البرت انشتین، در جهان و کائنات هیچ چیزی ساکن و غیر محرک را نمیتوان سراغ نمود. او تا حدی پیش رفت که میگفت اگر تِرنی از ایستگاهی حرکت مینماید، هیچ کسی نمیتواند صد در صد ادعا نماید که تِرن بر ایستگاه میگذرد و یا اینکه ایستگاه بر تِرن میگذرد.
او میگفت دو تِرنی را در فضای لایتناهی تصور نمائید که هیچ ریفرنسی برای تثبیت حرکت یکی بر آندیگری وجود نداشته باشد. اگر ترن "الف" بر ترن "ب" میگذرد در حقیقت ترن "ب" نیز بر ترن "الف" گذشته

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

است. پس موقعیت موجودی‌که ما آنرا ساکن می‌دانیم در فضا تغیی‌ر یافته است و تغیی‌ر موقعیت از نقطه ای به نقطهٔ دیگری خود مبین حرکت است. بناء هیچ موجود ساکنی در نظام کائنات وجود ندارد.
ولی خوشبختانه ما در زمین خویش ریفرنسی برای موجودات محرک و ساکن داریم که موقعیت اشیای ساکن نسبت به آن تغیی‌ر نمی یابد و هرآنچه که موقعیتش در مقایسه با آن ریفرنس تغیی‌ر یابد، محرک خوانده می‌شود. اما زندگی فقط زمینی نیست. پس سکون و حرکت نمی‌تواند دلیلی بر هستی و یا عدم باشد.
تعریفی که می‌توان از زندگی ارایه داد چنین خواهد بود:
قرار گرفتن عرایض هستی در چوکات سیستم واحدی‌که اجزای متشکلهٔ آن همزمان با ایجاد تنظیم یافته است.
در این تعریف سه موضوع از اهمیت برخوردارند:

اول عرایض هستی:
زیرا زمان بر آن می‌گذرد و در اثر گذشت زمان نمو می‌کند، تغیی‌ر شکل می‌دهد، خشک می‌شود و بالاخره می‌میرد.
عرض بنا به محدودیتش نسبت به جوهر مفهوم می‌شود. هرگاه عرایض هستی با جوهر هستی همسری نماید، در انصورت زندگی نه؛ بلکه هستی مطرح می‌گردد؛ زیرا زندگی بنا به خصوصیت محدود به زمانش مفهوم می‌شود و هرگاه موجودی به زمان بگذرد، چوکات زندگی را دریده به هستی مطلق رسیده است .

دوم تنظیم در سیستم واحد:
ولی تنها عرض بودن نسبت به هستی برای تشخیص زندگی و موجود زنده کافی نیست؛ زیرا چوب نیز در اثر گذشت زمان خشک می‌شود، تغیی‌ر شکل می‌دهد، سنگ نیز در جریان زمان تغیی‌ر شکل می‌دهد. اما نه سنگ و نه چوبی را می‌توان موجو زنده خواند؛ زیرا، با آنکه وجود آنها مرکب از اتم های اند که هرکدام زنده و در حرکت اند؛ ولی بنا به عدم تنظیم آنها در سیستم واحدی نمی‌توانیم آنها را موجودات زنده بخوانیم. باوجود آنکه هر اتم مرکبهٔ وجود آنها خود تابع سیستم مختص به خود اند. هرگاه مجموع مواد مرکبهٔ موجودی در چوکات سیستم منظمی قرار گیرند، آنگاهست که آن موجود را می‌توان زنده خواند. زمانی‌که سیستم تنظیم کنندهٔ مواد مرکبه از بین رفت، مواد مرکبه هرکدام جدا ازهم و در استقلال کامل از سیستمی که آنها را در موجود واحدی قرار داده بود، به زندگی خویش ادامه می‌دهند و زندگی آنها در چوکات همان سیستم منظمی که اتم ها تابع آنند ادامه می یابد، تغیی‌ر شکل می‌دهد، ماده به انرژی و انرژی به ماده تبدیل می‌شود. پس عدم زندگی در فقدان سیستم مفهوم می‌شود؛ در حالی‌که اجزای مرکبهٔ سیستم خود زنده اند. بدینگونه می‌توان ادعا کرد که عدم در عرایض هستی مفهوم می‌شود نه در جوهر هستی.

سوم و بالاخره همزمانی ایجاد مواد مرکبه و تشکیل سیستم:
امروزه ربات های تصنعی تولید شده اند که هرکدام تابع سیستم منظم اند. باوجودی‌که هر سلول مرکبهٔ وجود آنها از سیستم منظم و واحد ربات تابعیت نمی‌کند. مگر کتلهٔ واحدی‌که دست و پای آنها را تشکیل داده است از در تابعیت از سیستم واحدی حرکت می‌نمایند. فرق آنها با موجودات زنده در آنست که مواد متشکلهٔ اجزای بدن آنها قبل از ایجاد سیستم آنها از آن تابعیت می‌کنند، وجود داشته است.
از آنچه گفته شد بر می آید که عرایض هستی نیز به دودسته تقسیم می‌شوند:
عرایض واجد زندگی
عرایض فاقد زندگی
اگر آنچه را گفته آمدیم خلاصه نمایم، به این نتیجه می‌رسیم که جوهر همه موجودات را هستی جوهری تشکیل داده است و هستی بر همه تقدم دارد. این گفته هیچ رابطه ای با آنچه ژان پل سارتر تحت عنوان فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم معرفی نمود، ندارد. زیرا هستی به آنگونه که در ادبیات فارسی مروج است در هیچ ادبیات دیگری نمی‌توان آنرا سراغ نمود. اگزیستانسی که سارتر از آن صحبت می‌کند و به اشتباه هستی ترجمه شده است، همان تظاهر مادی موجودات است نه هستی آنها. تظاهر مادی اشیا در ردیف عرایض قرار دارد نه در هستی جوهری.
هستی آنست که وجود و ماهیت آن فقط هستی است و نمی‌توان میان وجود و ماهیت آن فرق گذاشته یکی را

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

بر آن دیگری مقدم و یا مؤخر خواند. تظاهر مادی و ماهیت آنها فقط در مورد عرایض هستی صادق اند.

پس هستی چیزی بالاتر از وجود و زندگیست که هردو مفهوم "وجود" و "زندگی" را احتوا میکند،
از آنچه تذکر یافت چنین نتیجه میتوان گرفت که "زندگی" تابع "وجود" است و هردو تابع "هستی". بدین مفهوم که هیچ موجود مادی ایرا نمیتوان خارج از چوکات هستی تصور نمود و به همینگونه هیچ موجود زنده ایرا نمیتوان خارج از چوکات مادی تصور کرد.
پس دیده میشود که نقطهٔ بارز افتراق میان دو مکتب فلسفس الهی و ماتریالیستی در همینجاست. یکی به ماده منحیث موجود زنده نگاه کرده است و به همین علت حرکت را اساس مکتب فلسفی خویش قرار داده است؛ زیرا ماده قابلیت تعیُن را دارد و هرچه قابلیت تعیُن را دارد، قابلیت تغییر مکان و یا حرکت نیز میتواند در مورد آن صادق باشد و از جانبی فقط موجودات زنده اند که توانائی حرکت را دارند. در حالیکه الهیون به ماده منحیث جزئی از هستی لایتناهی که با سرعت لایتناهی زمان را پیموده، به سکون رسیده و در یکزمان در همه جاست، نگاه میکنند. این در حالیست که حتی طرفداران هردو مکتب خود به آن توجه ننموده و یا نخواسته اند تا همین تفاوت ریشه ای را که سایر استدلالات هردو منحیث وجه افتراق بر آن استوار است، برملا سازند.
اگر زندگی عین هستی میبود، در اینصورت وجود جهانی خارج از چوکات ماده ناممکن بود. ولی ازاینکه هستی عین زندگی نیست پس باید حقیقت وجود خارج از جهان ماده را پذیرفت.
این تفریق تمام استدلالات منطقی و فلسفی را که تا امروز به آنها پرداخته شده است، تحت الشعاع قرار داده و حقیقت جهانی را که منحیث جزء کوچکی در آن زندگی مینمائیم توضیح خواهد کرد و شاید هم زمینهٔ آشتی میان دو مکتب فلسفی ایکه با اساسات جدا ازهم قرنها در برابر هم استدلال نموده اند، فراهم خواهد نمود.

ادامه دارد

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de